

از جهان پهناور هنر

تعریف هرچند تا حد زیادی صحیح است اما جامع و مانع نیست. تعریف دوم: « هنر تقلید و انعکاس صرف جهان و طبیعت است. یعنی آئینه‌ای است که بدست هنرمند پیش روی جهان ایستاده و آن را عیناً منعکس میسازد. » اگر این تعریف را بپذیریم ناگزیریم که مانند افلاطون هنرمندان را گروهی مقلدان بنامیم و آنها را از مدینه فاضله‌ای که حقاً ملک طلق خودشان باید باشد، تبعید کنیم و حال آنکه برعکس، ما حتی نقش یک منظره را بر خود آن منظره یعنی بر «مدل» آن ترجیح میدهیم. زیرا در یک تابلوی نقاشی جای پای بشر را بر طبیعت تشخیص میدهیم. طبیعتی را می بینیم که از نو بوجود آمده است اما بهتر و کاملتر از طبیعت است و علاوه بر خواص ظاهری «مدل» روح و نبوغ و احساس هنرمند نیز در آن بودیعه نهاده شده است. پس هنر از زندگی واقعی، از طبیعت و از اشیاء جهان عکس برداری نمیکند، بلکه تمام اینها را آنگونه که در ذهن هنرمند منعکس میشود باز مینماید. بنا بر این هنر بیان زندگی تصویری و تخیلی هنرمند است که البته مواد خود را از زندگی حقیقی گرفته است. این تعریف را میتوان باین صورت درآورد: « هنر عباوتست از ضبط یا بیان زیباییهاییکه ضمیر هنرمند از جهان دریافت و از آن لذت برده است. » در مرحله بعدی هنرمند خاطرات لذت بخش خود را در ذهن زنده میسازد. یعنی آن زندگی واقعی را بصورت یک زندگی خیالی و تصویری در میآورد. دنیائی خیالی از نو میافریند. آنرا میآراید یا می‌پیراید. از وجدان نا هوشیار خود مدد میگیرد و اثری از خود باقی میگذارد که هم خواص خارجی شیئی مورد نظر را دارد و هم از خواص و حالات روحی و ذهنی هنرمند برخوردار است. و اگر هنرمند موفق شود همان احساس و حالتی را که بهنگام درک یا دیدار منظره یا «مدل» بخود او دست داده است، به بیننده و شنونده هم القاء کند آنچه بوجود آورده است بی شک نام هنر بخود خواهد گرفت.

هنر چیست؟ آیا آبیون روح بشر است؟ یا تجمل زندگی است؟ آیا بازیچه‌ایست که طفلان خدا را بخود مشغول میدارد و بسان لباس عید هر نوبهاری دگرگون میشود و روح این کودکان خداوند را از مسرتی عمیق میآکند؟ یا هنر دام نامرئی زندگیست که بر گردن بشر افتاده است و زندگی این دام را تعبیه کرده است تا بشر را بخود بخواند و همواره او را وابسته و دلبسته خود نگاهدارد؟ ... آیا هنر نوشداروی فراموشی است؟ آیا وسیله رستن از دلتنگی های آب و گل است؟ یا خود رنج و عذابی است و مایه رنج و عذاب است؟ آیا یکنوع بیماری روحی است که تغییر شکل یافته است؟ آیا انعکاس زندگی است، تقلید طبیعت است یا انعکاس درون هنرمند است؟ یا زندگی از دریچه چشم برگزیدگان است؟ آیا واقعا هنر چیست؟ هیچکس بطور قطع و یقین نمیداند تا باز گوید. این پرسش از وقتی هنر بوجود آمده، مطرح گشته است و پاسخهای گوناگون بان داده شده است اما هیچکدام از این پاسخها همگان را راضی نکرده است. وجه خوشبخت است هنر که پای بست دام قواعد موضوعه این و آن نماند و چون قطعیت و صراحت علوم را ندارد حتی پای بند تعریف واحد نیز نماند. همیشه از جزئیات و موارد خاص و مواقع مشخص و کم نظیر سخن میگوید. کاری بخیر و شر و نتایج منطقی و منافع مادی ندارد. و تنها سر و کار آن با لذت و احساس است.

برای آنکه راه بجائی بریم و گره از مشکل هنر بکشائیم بد نیست که بچند تعریف معروف از آن توجه کنیم. تعریف اول: « هنر عبارتست از انعکاس تجارب هنرسل، طبق قواعد و شرایط زمان و مکان، یا بعبارت دیگر هنر ترجمان زندگی یا بیان زندگی از نقطه نظری خاص است. یعنی روح والای فرد بر گزیده‌ای بنام هنرمند درک خاص خود را از زندگی بنام هنر خلاصه میکند. » این

وزندگی، کاری از پیش نمیرد. اما در مرحله خلق هنری دید خاص هنرمند حتی از موضوع و «مدل» نیز مهمتر است. زیرا همین دید خاص است که باعث میشود درباره موضوع واحد از هر زبانی سخنی تازه و غیر مکرر بشنویم. در حقیقت فرق میان طبیعت با هنر در این است که طبیعت آنچه را دارد بی محابا و برایگان در معرض نمایش قرار میدهد، بهمه چیز نظر یکسان دارد و بی اعتناست. آفتاب نور خود را بسان نور افکنی که در صحنه تماشاخانه ای بکار میرود مخصوصاً متوجه قهرمانها، آرزیده ها یا نفرین شده ها نمیکند. بلکه چه بردار که زخم خورده و بخاک و خون در غلطیده است و چه براسکندر که بر بالین اوست یکسان مینهد و بی آنکه درجه نور خود را شدت یا ضعیفی ببخشد حقیرترین سربازان عرصه نبرد را نیز روشن میکند. اما هنرمند گوئی که نور افکنی قوی بدست دارد و کنار سکوی تماشاخانه جهان ایستاده است، و نور افکن خود را بکسانی یا باشیانی، متوجه میکند که نظرش را جلب کرده است و باشعاع احساسات خود روشنائی خاصی بقهرمانهای خود، بمدلهایش، بنظر اندازه‌هایش میبخشد. و از این انتخاب اصلح هم خود لذت میبرد و هم دیگران را غرق لذت میکند. احساس او بی‌شائبه است و لذت حاصله از اثر هنری او هم بی‌شائبه خواهد بود.

اما زیبایی یا مرحله بعدی هنر... زیبایی چیست؟ جواب این سؤال حتی از تعریف هنر نیز مبهم تر است شک نیست که خواص معینی از قبیل هم آهنگی، تناسب وحدت تنوع، سادگی، صحت اندازه گیری، وضوح، اتعاد میان اجزاء، شایستگی برای انجام هدفی که اثر هنری بخاطر آن هدف بوجود آمده است، زیبایی را بوجود میآورد. اما زیبایی بیش از آنچه در خواص ظاهری اشیاء موجود باشد در ذهن هنرمند موجود است. یعنی بیش از آنچه اسم ذات باشد اسم معنی است یا بعبارت دیگر زیبایی در واقع بیش از اینکه عینی Objective باشد ذهنی Subjective است. بعلاوه شرط مهم زیبایی در هنر انگیختن لذت و تلقین احساس واحد است و از همین روست که زیبایی در طبیعت با زیبایی در هنر تفاوت مییابد. در طبیعت زیبایی مقبول و زشتی مردود است اما در هنر حتی انعکاس زشتی نیز

این تعریف مفصل را میتوان بصورت این جمله نیز خلاصه کرد: « هنر عبارتست از خلق زیبایی. » مرحله خلق یا ایجاد یا ابداع مهمترین مراحل هنر است. دنیا و اشیاء جهان در برابر حواس هنرمند قرار گرفته است. از هر نغمه‌ای، از هر نظر اندازی، از هر رنگ و شکلی، از هر حرکت و تأثیر و تأثیری فریاد تمنا بلند است که «مارا جاودان ساز.» حالتی خاص در برابر جهان و اشیاء جهان بهنرمند دست میدهد. لذتی بی‌شائبه، بی توقع سودمادی، جان‌اورا از شعفی گوارا میآکند. این تجربه لذت بخش در ذهن او جایگزین میشود و در مورد لزوم طبق اداره عقل و هوش و نبوغ او بصورت هنر ابراز میگردد. پس هنرمند از زندگی تخیلی خود مدد میگیرد، مواد اصلی اثر خود را از تجربیات مشخصی که در روح او تأثیر گذاشته است بدست میآورد. مغز هنرمند بسان پیر میفروش است که در میکنه رابروی میخواران گشوده است. از هر گوشه‌ای ندا میرسد که می ده. همه میخواهند که با پیرارتباطی بیابند و جوابی بگیرند. مغز ظریف هنرمند هر ندائی را بگوش جان می‌شنود. کلیه تأثراتی را که از تأثیرات خارجی بوجود میآید ضبط میکند و آنگاه که حالی و توانی است، یا الهامی و یا قصد و عمدی در کار است، میتواند احساسات حاصله از این تأثرات را از لابلای ضمیر نا هوشیار خود بدر آورد و از نوزنده کند. با احساسات قابل انعکاس شکل ببخشد، بآن محتوی ذهنی صورت ظاهری بدهد و بوسیله هنر که بزرگترین وسیله تفهیم و تفاهم و لذت بردن و لذت بخشیدن است بدیگران هم فرصت لذت بردن را ببخشد.

در اینصورت هنر با چندین عامل بستگی مییابد. اول با زندگی. بعد با جریانه‌های فکری اعم از فلسفی و علمی و مذهبی و احساساتی زمان هنرمند. و در مرحله سوم باروانشناسی فردی و اجتماعی. و با این وابستگی هاست که هنر امری مطلق و قطعی نیست و زیبایی هم که تار و پود آنرا بهم مییابد نسبی و تغییر پذیر است.

پس هنر خلق خود را بیشتر مرسوم هنرمند است که در زمان معین در اوضاع و شرایط خاص محیط، زندگی میکند. طبیعت خود بتنهائی گرهی از کار هنرمند نمیگشاید هر چند هنرمند نیز بنوبه خویش دور مانده از طبیعت و جهان

اگر شرایط خلق هنری در آن رعایت شده باشد عین زیبایی است. و در اینصورت پیرزن فرتوت «رامبراند» باز بیاترین قدسین رافائیل توان برابری دارد. زیرا اساس زیبایی هنر در لذت و احساس حاصله از آن است. اکنون میتوانیم تعریفی (هرچند نارسا) از زیبایی هنری بنمائیم: «زیبایی عبارتست از صورت ظاهر بخشیدن، شکل بخشیدن بلذت. و یا زیبایی لذتی است تجسم یافته ولذت انگیز.»

آنچه را بتفصیل گفته شد میتوان بصورت زیر خلاصه کرد: «هنر عبارتست از دیدن زیبایی، درک آن، اظهار آن بوجهی مطبوع و دلپسند.» یا باز هم ساده تر بگوئیم: «هنر بیان یک حال روحی و احساسی است که آن احساس باشتیاق منجر شده و بایان روشنی ابراز گشته است.» البته در این ابراز، فکر و تعقل هنرمند هم نقشی مهم برعهده دارد و هرچه رابطه احساسات و افکار بیشتر باشد هنر کاملتر است. فکر باید پسان کلید نت که آهنگها را بهم مربوط میسازد سلسله عواطف و احساسات هنرمند را بهم ارتباط بدهد و آنها را در اداره خود بگیرد.

در تاریخ هنر و در علم زیباشناسی صرفاً از هنرهای زیبا و ظریف بحث میشود که هدف آنها زیبایی است. اما هنرهای مفید که از آنها فایده ای و سودی منظور است و زیبایی آنها در درجه دوم اهمیت قرارداد و بدان نسبت است که از فایده نکاهد، چندان مورد توجه قرار نمیگیرد. هنرهای مفید را میتوان صنعت نام نهاد.

هنرهای زیبا را معمولاً بدو دسته تقسیم میکنند، ۱ - هنرهای پلاستیک که مربوط بقوه باصره اند مانند نقاشی - معماری - حجاری - رقص - سینما - تئاتر ۲ - هنرهای فونته تیک که مربوط بسامعه اند و شامل شعر و موسیقی و ادبیاتند.

البته این تقسیم بندی نیز مثل تعاریف هنر و احکام جمال قطعی نیست زیرا در حقیقت بیشتر هنرها در آن واحد مربوط بدو حس سامعه و باصره میگرددند.

تعریف هنر بطور کلی بر هر یک از هنرها با جزئی تغییر قابل انطباق است. چنانکه میتوان گفت هنر ادبیات

و شعر، هنر خلق زیبایی بوسیله کلماتست. هنر موسیقی خلق زیبایی بوسیله اصوات و نقاشی خلق زیبایی بمدد خطوط و رنگهای متناسب است. حجاری و معماری و مجسمه سازی هنر خلق زیبایی در احجام است. اما شرط این تعریف این است که حالت و احساس خاصی که گفته شد در اثر هنری بدرخشد و به بیننده و شنونده منتقل گردد و همین حالت و احساس است که هنرها را از آثار مشابه آنها ممتاز میسازد. ساختمانهای معابد و کلیساها و مساجد، اهرام مصر، قبر سرباز گنم و بناهایی از این قبیل مبین احساساتی از قبیل عظمت، ترحم، عدالت، راز مرگ، احترام بکشته شدگان گنم است و همین حالات خاص، معماری را جزء هنرهای زیبا قرار میدهد و با این حالات است که معماری هنری، از ساختمان خانه های ارزان قیمت مثلاً امتیاز مییابد.

سرآمد همه هنرها تئاتر است که از تلفیق و ترکیب هم آهنگ هنرهای دیگر بوجود میآید. یعنی معماری و حجاری و نقاشی و ادبیات و غالباً موسیقی را بخدمت میگیرد. سینما و باله و اپرا نیز از هنرهای ترکیبی و پیچیده اند. نهایت در سینما جنبه فن و صنعت (تکنیک) بهمان اندازه جنبه هنری ارزش دارد و مهم است.

بחי که آغاز شده است با توجه بیشتری بجزئیات ادامه خواهد یافت. سعی خواهد شد در شماره های آینده نکات تاریک بحث راجع به هنر روشن تر و آنچه باختصار بر گزار شده است بتفصیل بشرح و بیان درآید. اما از ذکر این نکته ناگزیر است که در این مجله بیشتر هم نویسندگان مصروف هنرهای پلاستیک و بخصوص هنرهای ظریف دستی ایرانی است. یعنی نقاشی، مجسمه سازی، منبت و خاتم کاری، قالی بافی و زر دوزی... و بنابراین از هنرهای دیگر بتذکاری مختصر اکتفا می کنیم. هر چند هر گاه ضرورت ایجاب کند و هنرهای مزبور باهدف تبعات نویسندگان این مجله ارتباطی بیابند سراغ آنها هم خواهیم رفت.